

# چند واژه از «خسرو فیادان و سربدک»

فیلمر: دکتر صادق بکا

اسناد زبان پهلوی در دانشکده ادبیات تهران

در این گفتار سخن از چند واژه پهلوی است که در خسرو فیادان در یادگاری آمده است. از این متن کوچکتر بهنگون دو چاپ در دست داریم یکی از آن جاماسب اسانا (مثنیهای پهلوی) ۱۹۹۲ (صفحه ۳۸-۲۷) دیگری از آریه جیشدجی مانگی اوتوالا. اوتوالا این متن را با برگرداندن آن به خط لاتین در ترجمه آن به زبان آلمانی در واژه نامه به سال ۱۹۱۷ در وین چاپ کرده است و با برگزینی آن را با برگرداندن از آلمانی به انگلیسی در پاریس به چاپ رسانیده است. در این گفتار همه جا به چاپ دوم اوتوالا برگشت داده میشود.

برخی از مثنیهای این متن را غالبی در «عزرا اخبار ملوک الفرس» (پاریس ۱۹۰۰) هفتم (۷۱۱-۷۰۶) به عربی برگردانده است. چون ترجمه عربی غالبی با متن کوفی پهلوی ضرباتی دارد گمان میشود که غالبی متن دیگری از این کتاب در دست داشته است.

آقای دکتر محمد معین نیز در چند شماره ارسال چهاردهم «مجله آموزش و پرورش» ترجمه ای از این متن به فارسی داده اند. در این ترجمه برخی واژه هایی که اوتوالا تشخیص داده و معنی داده اند

۱- 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 (گوشه سینه)

در بند ۲۰ در پاسخ ریدک به خسرو چنین آمده است: 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲

𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲  
آن خوشتر و بیشتر بود از آن که بود و آنچه در دستش و آنچه در پی پیه خوردند. آن خوشتر و خوشتر بود (بجز آن) که از آن



## ۳- ۳۵۳ (پنجاه و سه)

۳۵۳ در بند ۲ آمده است. اووال آن را «ویشن» خوانده و «ش» معنی کرده است. مکرر معین در کتب لغوی به «گش» برگردانده اند. تعالی به جای آن «الفی» (الدجاج الفی المرتی بالبر والشدای و درهن الشیخ) دارد.

بجز نظر نویسنده باید آن را «پوران»؛ «جوان» (= «الفی») خواند.

## ۴- ۳۵۴ (گوش)

در بند ۳ آمده است و مشابهت شده است. نظر نویسنده این است که باید آن را «گوش» به معنی «گوساله» خواند. صورهای فارسی این واژه اینهاست: «گودر»، «گودره»، «بچه گاو»، «بچه گوزن» و «جودر»؛ «گاو»، «گوزن»، «گوساله». در عربی این صورها آن دبله‌سند «جودر»، «جودر»، «جودر»، «جودر»، «جودر»؛ «جودر»، «جودر»، «بچه گوزن» و نیز «بقره مجلوس»؛ «ماده گاو بچه دار». در گویش زردشتیان شرقی آبادیزد «گودر»؛ «گوساله» است.

جزء نخستین این واژه صورتی از «گاو» است (در نظر گرفته شود «گولت»؛ «گوساله»...) (مگاه کبیده واژه نامه طبری شماره ۱۶۹) و جزء دوم آن صورتی از واژه های «ش»، «شاس»، «نوله» (اوستا ص ۱۱۵) است (واژه نامه طبری شماره ۲۰۸) و معنی آن دو جزء بر روی هم می‌شود «بچه گاو».

بند ۳۱ در متن عربی چنین است: «فالمجمل الجمل السخصه الرطبه بالجل القفیف والحرد الحریف». از فکر کردن این ریشه با مثل کوفی معلوم روشن می‌شود که متن اصلی در بند ۳۱ ص ۳۵۴ (گوش) به جای ۳۵۴ (گور) داشته است که ریضالی «الجمل» آورده است.

## ۵- ۳۵۵ (هایج)

این واژه در بندهای ۳۲ و ۳۴ و ۳۵ آمده است. اووال آن را هرلینه «آهش» (آهن) دانسته و *seasonal meal response* در کتب معین به «گوش آهش» ترجمه کرده است. تعالی به جای آن «طاهر» داشته است.

خامبر که صورت فارسی **سپهون** است در واژه نامه‌های عربی به عنوان یک واژه عجمی یاد شده است و معرب آن «آمیس» «عامص» و «آمیس» دارد شده است. معنی آن در «الاسامی فی الاسامی» در «مذهب الاسلام» گوشت خام که در سرکه آنگند» است و در «منتهی الارب» طعامی است که اگر گوشت گوساله یا پوسن آن شرب و دهند با شوربای سبک است که سرکه و روغن آن را دور سازند» است. در صراح اللغة و ترجمان اللغة و اندراج نیز مانند «منتهی الارب» است. به نظر می‌رسد که جزء نخستین این واژه چنان که در «تذکره» یاد شده است و از معنی آن (نویزه از مضای که در «الاسامی فی الاسامی» و «مذهب الاسلام» آمده است) برمیآید و صورت پهلوی **سپهون** (نه **سپهون**) نشان می‌دهد خام» باشد (نگاه کنید به P. Horn, Grund. d. neupersisch. Etym. ۱۹۶۳ - G. Morgenstierne, - An Etymological Vocabulary of Pashto - اسلو ۱۹۲۲، صفحه ۱۰).

## ۶- ۱۱۱ (وین)

«ون» در بندهای ۱۳ و ۲۲ آمده است. اووالا آن را **vin** خوانده و **vine** ترجمه کرده است. دکتر معین و همچنین دکتر توابی (فشریح دانستگار ادبک شیرین شماره نخستین سال هفتم) «وین» خوانده اند. دکتر معین بگوید: «نامهای آلات موسیقی که در این فقره (بند ۲۰) یاد شده کاملاً واضح نیست. «وین» و آقای اووالا با **vine** تطبیق کرده و گویند سن آن را «وین» دانسته». گویند سن چنانکه دکتر معین آورده است ۱۱۱ را **ka bath** ترجمه کرده (ایران در زمان ساسانیان، کیهانک ۱۹۳۲، صفحه ۳۸۳).

واژه «وین» در فارسی به معنی «سبزی که به انگستان نوازند» (برهان قاطع و فرهنگ نظام) است. این واژه در عربی نیز یافت می‌شود: «وین» چک که به انگستان نوازند» (صراح اللغة و ترجمان اللغة، منتهی الارب).

## ۷- ۱۳۱ (سپهون)

این واژه در بند ۳۲ آمده است. اووالا و دکتر معین آن را «رود اسپ» ترجمه کرده اند: صورتی که از واژه «رود» در پهلوی پیدا شده است (۱۳۱ رو) (رویک) است (نگاه کنید به واژه نامه طبری شماره ۳۸۹). دکتر توابی «رود اسپ» را بندها برشته و «گروه اسپ» ترجمه کرده است.

به نظر می‌رسد که «اسپ روغ» نام مرغی باشد که در فارسی نام او به صورتهای «اسپرد»، «اسفرد»، «اسفرد» (در «السامی فی الاسامی»، در معنی «هوده»، «وقط»، «مفص» در ترجمه فارسی «النهایه فی محرد الفطن و الفناوی»، شیخ طوسی، تهران ۱۳۳۳، صفحه ۱۴۹)، «سپرد»، «سفرد»، «سعود» (سفود) باشد است. این همان مرغی است که در فارسی به نامهای «سنگواره»، «کوف»، «کینو» (عربی «قطا») نیز خوانده شده است.

### ۸- سفلج بو (ایرانک)

در بند ۵۲ ص ۵۰۵ سفلج بو داریم. اووالا «ارماوی میریک» خوانده و «خرمای هراقی» معنی کرده است. هراقی و بی دردی ۵۰۵-۵۰۵ (دفعه ۱، بخش ۱، صفحه ۲۳۳) و سپس کریمین سن (ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۷۸) آن را «خرمای جرد ای» ترجمه کرده اند. ثعالبی در جای آن «الطیالازاد» دارد.

واژه پهلوی سفلج (ایر) به معنی «آزاد»، «آزاده» است و گاهی با خود واژه *se se* (آزاد): «آزاد» هراقی می‌آید: سفلج *se se* (ایروآزاد) (اینگار زربان، صفحه ۱۱، بند ۷۹). این «ایروآزاد» پهلوی را در گویشهای لرّی (برجردی و ملاپری و گویشهای پیرامون آنها) به صورت «ال آزا»، «ال آزاد» و به معنی «سرخش»، «شدت» می‌بینیم.

چون از سوی دیگر سفلج با سفلج بو (ایرانک): «ایرانی» هم معنی است گمان می‌شود که در متن اصلی سفلج بو (ایرانک) به جای سفلج بو بوده است و ثعالبی سفلج بو را به (آزاد) ترجمه کرده است.

در اینجا با آن در می‌شود که به جای سفلج بو گاهی در نوشته‌های پهلوی سفلج و (ایرانک) داریم نگاه کنید به بند هشت بزرگ صفحه ۱۰۷، سطر ۱۰، صفحه ۲۱۱، سطر ۱۵، صفحه ۲۱۲، سطر ۱۴، صفحه ۲۱۳، سطر ۳، صفحه ۲۱۴، سطر ۵، بند ۱۱۳، صفحه ۲۱۳، بند ۶۳.

### ۹- واره (کویک)

این واژه در بند ۸۹ آمده و نام کلی است. اووالا آن را «کویک» خوانده و «شکوفه درخت» معنی کرده است. دکتر توابی آن را پند برشته است و «گلبر» خوانده و معنی کرده است.





۳- واژه *سلجی* در بند ۳ آمده است. «او بوالا» آن را هنر و ادبش «اَلْسَرْت» کان کرده و *jelee, brine, jelly* معنی کرده است. «ابو منصور عبدالملک ثعالبی» در *درر بسبت و نهد* از کتاب «دفعه اللغه و ستر العریبه» «هلام» را واژه ای ایرانی شمرده و جزو خوراکیهای یاد کرده است که برای آنها زبان عربی نامی نیست. این واژه در «مخففه المؤمنین» از «محمد مؤمن سکاینی» (نهران ۱۲۷۴) چنین معنی شده است. «هلام» نوعی از اغذیه است که گوشت گاو و گوساله و امثال او را بعد از چرخش با آب و نمک در جاتی گذارند تا آب و چکنده رفع گردد و به حسب احتیاج بقول حازه یا بارده را به سرکه بچینه گوشت مذکور در آن سرکه اندازند و ببول را بر دارند و اگر ببول بپوشاند فنی از قرض خواهد بود. «هین معنی در «مخزن الادویه» (نهران ۱۲۷۷) نیز آمده است. در «عجرا لخواهر» از «محمد بن یوسف الطیب الهروی» (نهران ۱۲۸۸) چنین آمده است: «هلام هو اللحم العلیظ المطبوخ فی الحالت کلحصر البید و قبل هو صیغ بحد من لحم العجراجل او الجداء السلوفی فی الماء و الملح حتی ینضج شریح و یوضع علی شیء نظیف حتی یظفر ماثر کدر ثم یغلی ما یحتاج البید من البقول فی الحالت و یغلی منبر لک اللحم مع مرشای الالبان بر و التوالد» در «منهلی الارب» چنین است: «هلام» طعمی است که از گوشت و پوست گاو و سگه ترتیب دهند با شورهای سبک است که سرد کرده از روغن صاف و پاکیزه کرده باشند. در «ترجمان اللغه» و «لسان العرب» معنی آن همانند معنای است که در «منهلی الارب» آمده است.

«هلام» در «قاموس فیروز آبادی» و «منهلی الارب» و «ترجمان اللغه» و «مخزن الادویه» بر وزن «غراب» یاد شده است ولی در برخی از جایهای «دفعه اللغه» ثعالبی به صورت «الهلام» دیده میشود (جای «الارب لویس شیخ البسومی» سپروت ۱۹۰۳، صفحه ۳۱۲، جای «اسد محمد بن ادریس العسائی الحلبی» قاهره ۱۳۲۵، صفحه ۳۰۳، جای چاپخانه «الادویه» مصر، ۱۳۱۲، صفحه ۳۴۵). «صحیح لسان العرب» (جای نخستین، سال ۱۳۰۰) در کاره صفحه ۱۰۶ که «الهلام» در متن این کتاب آمده است نوشته است: «قولنا الهلام قال فی القاموس کفراب و ضبط فی الاسناد و فی بعض من النکاح یوشن یضبطها بفتح الهاء و مثلهما المکر و المهدب» کان میشود که «هلام» درست با ترمه «هلام»

۴- *الهلیو* در بند ۴ از شهریهایی در سنای شمرده شده است «ابو منصور عبدالملک ثعالبی» در *درر بسبت و نهد*



از کتاب «فقه اللغة و ستر العربیه»، «ستر الادب فی بحاری کلام العرب»، نام ایرانی شیربنهای را آورده است که در زبان عربی برای آنها نامی نیست یکی از این شیربنهای **الکلبو** است که در دستنویسها و چاپهای گوناگون کتاب او به صورت «الْبَقْرِيَّيْنِ» («ستر الادب»، تهران، ۱۳۷۲، صفحه ۹۶؛ تهران، ۱۳۶۲، درجانبه «التامی فی الاسامی»؛ دستنویس شماره ۱۵۱۰ «کتابخانه ملی فلک»، تهران، که در سال ۱۳۶۲ رونویس شده است؛ دستنویسهای شماره ۱۷۲۴ و ۱۷۲۴ و ۱۷۲۴؛ کتابخانه مجلس شورای ملی، «تهران» و «الْمَقْرِيَّيْنِ» («فقه اللغة و ستر العربیه»، چاپ چاپخانه «عمومیته»، مصر، صفحه ۱۹۸؛ چاپ نخستین چاپخانه «ادبیه مصر»، ۱۳۱۷، صفحه ۲۴۵؛ چاپ چاپخانه «الاستقامه»، مصر، ۱۳۷۱، صفحه ۴۵۴؛ چاپ «سید محمد بن الدین النعسانی الحلبي»، مصر، ۱۳۲۵، صفحه ۳۰۵؛ چاپ «الاب لودین شیخ السبعوی»، بیروت، ۱۹۰۳، صفحه ۳۱۷؛ نقل سبوی، از «فقه اللغة»، تعالی در «المعرفه فی علوم اللغة و اولادها»، چاپ نخستین چاپخانه «صی الیابی الحلبي و شرکاء»، مصر، صفحه ۲۷۵) و «الْمَقْرِيَّيْنِ» («فقه اللغة»، چاپ نخستین چاپخانه «مصطفی الیابی الحلبي و اولاده»، ۱۳۵۷، صفحه ۳۱۵؛ دستنویس از آن آقای محمدالدین نصیری که به سال ۵۵۳ نوشته شده و دستنویس دیگری از ایشان که در کتب جموعی از پنج کتاب است و به سال ۱۰۵۳ نوشته شده است و «الْمَقْرِيَّيْنِ» («فقه اللغة»، دستنویس شماره ۳۲۷ کتابخانه ملی ملک که به سال ۱۳۵۴ نوشته شده؛ دستنویس شماره ۴۱۳ کتابخانه مجلس شورای ملی که به سال ۱۰۹۲ نوشته شده است) آمده است.

و در صورت «الْمَقْرِيَّيْنِ» و «الْمَقْرِيَّيْنِ»، بجان نادر است زیرا که «ا» در تهلوی «ت» یا «ث» خوانده میشود و در صورت «الْبَقْرِيَّيْنِ» و «الْمَقْرِيَّيْنِ» که هر دو از نظر خط درست است (زیرا «ا» در تهلوی هم «ن» و هم «و» خوانده میشود) به نظر نویسنده «الْبَقْرِيَّيْنِ» (= فارسی \* «برقیته») درست است. و فارسی «برقی» نام بر شیربنی است و در زبان اردو نیز «برقی» به همین معنی جاری شده است.

د- واژه **فروت** (فروت) را که در بند ۴۴ و ۴۵ آمده است و «انوالا» - *stewed and preserved* - *fruit* معنی کرده است در فارسی و عربی به صورت «آنچ» داریم. در «فرا یادین کبیر»، از «محمد حسن جان» تهران، ۱۳۷۶، دفتر نخست، صفحه ۲۴۲، چنین آمده است: «انجات: اسم اقسام مربیات است چون انبه مربا و زنجبیل

مرتاب و هلبله مرتبا و آمله مرتبا و غیر اینها . . . . . عمود و سنجری گفته که اینجات به معنی مرتبات است و آن چیزهایی است که زیت (زیت) کرده باشد آنها را) به غسل و شجر غسل نیز و بعضی افاضل المباح گفته که اینجات چیزهایی است که مخلوط و زیت نماید آنها را با غسل و با شکر که با هم متحد گردند مانند حلجین و مرتبا آن است که زیت نماید آنها را با غسل تا آن که هریک از دیگری کسب کیفیت نمایند و مخلوط با هم نگردند «خوارزمی» در «مفاتیح العلوم» (چاپ چاپخانه منبریه مصر، صفحه ۱۰۴) مینویسد: «المرتبات تسمى الانجات، قال الخليل الانبيج (الانج) حلة شجرة بالهند يربس بالعسل على خلفه المخرج يحرق الرأس في جوفه نواة كواة المخرج جلب الى العراق فمن هناك تسمى الانجات وهي التي تربت بالعسل من الانج والاهليلج ونحو ذلك». در «صراح اللغة» و «معنی الارب» آمده است: «انجات، داروهای پرورده». در «مجموع الجواهر» آمده است: «انجات هي مرتبات وهي الانباء التي تربي بالعسل او بعبره حتى تحرق مثل الحلجين فالعجب الدرر المرفدى الانجات مثل المرتبات الا انها تحرق بالعسل وذلك غير تحرقه و فلا ورد الاسناد ابو الفرج بن هند و في مفاتيح الطب ان الانجات واحدها انجيز وهي فارسية معربة اصلها انجيزه وقال الاصل في ذلك ما ذكر في كتاب الخليل السمي بالعين ان الانبيج حلة شجرة بالهند . . . . . بنزنگاه كند به «صحاح» جوهری (ذیل ماده انج) و «مریت» و «لسان العرب» و «المعرب» از «ابو منصور خوالی» (مصر ۱۳۶۱، صفحه ۴۳). ثمالی در «فقه اللغة» (در بنیت و تفسیر) «الجلاب» و «السكجین» و «الجلجین» و «الپنبذ» را واژه های ابراف و از اینجائی شمرده است که برای آنها در عربی نامی نیست.

۱- سلوا رادربند ۵۷ اووالا «آربك» خوانده است. «هرفو . سبلی و در . S . S . B (صفحه ۱۳۳)

«هرفوك»: «هرفان» خوانده است. ببنظیر یوسنده نیز «هرفوك» درین است. صورت فارسی «هرفوك» «هرفوك»:  
«هرفان» است.

۷- برای معنی «خامس» نیز در نظر گرفته شود: «الأمص، الحامض وهو ضرب من الطعام وهو العاصم ايهاً فارسی حکاه صاحب العين الهندی الامص اعراب الحامض والحامض اللحم و شرج رفیقاً و یوکل نباتاً و مرتباً بلع لفض النار لسان العرب) و «الأمص ضرب من الطعام و عَصَصَ صنعه» و هي كلمة على انواع العامة و ليست بدوية يريدون بها الحامض و بعض يقول عامص، قال الازهرى عمصت العامص والامص وهو الحامض والحامض ان شرج اللحم رفیقاً و یوکل به مطلوب و لا مشوي بفعله السكاري قال الازهرى العامص معتب و روى عن ابن الاعراب انه قال العامص المولع بالكل العامص وهو الهلام» (لسان العرب).